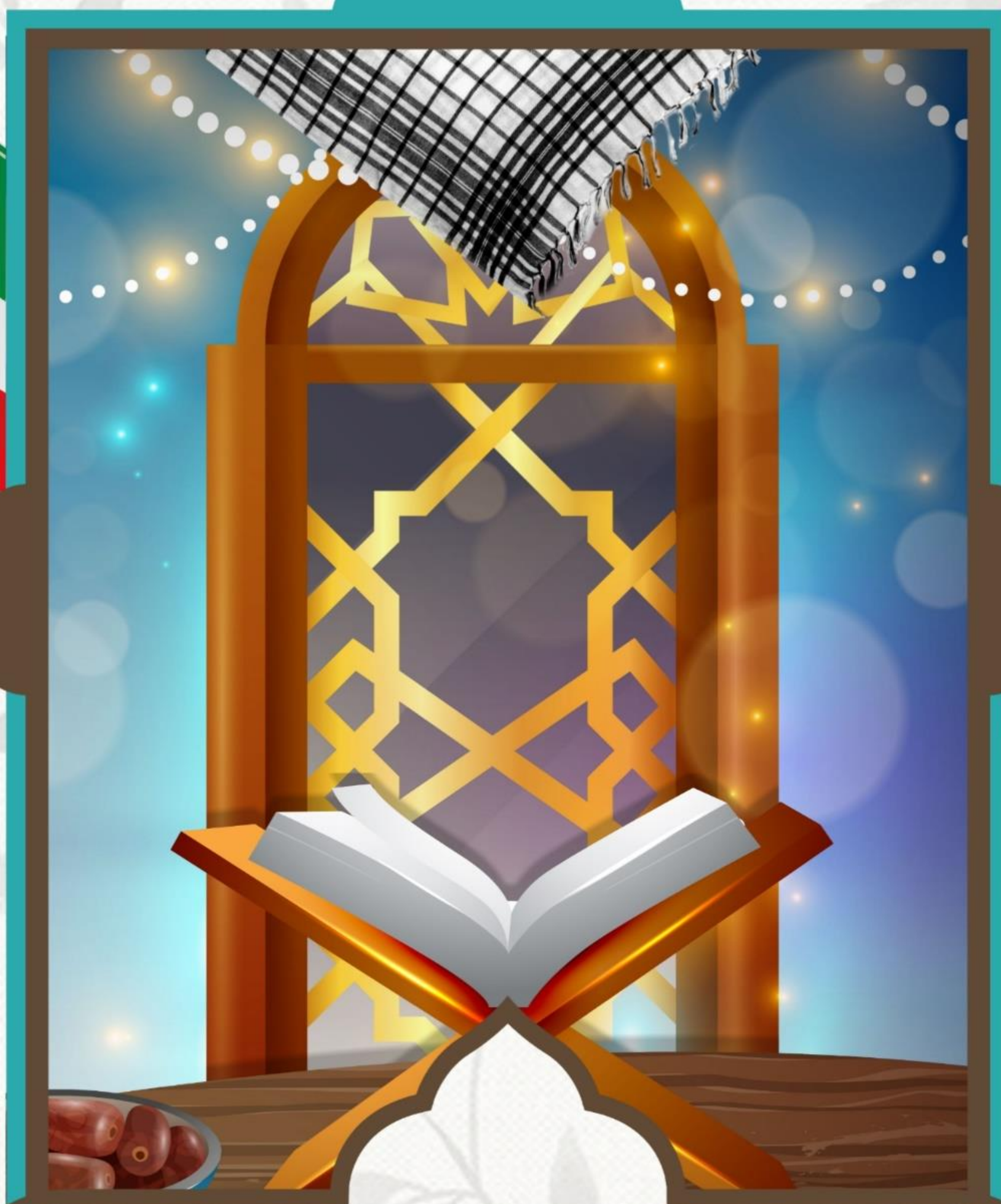
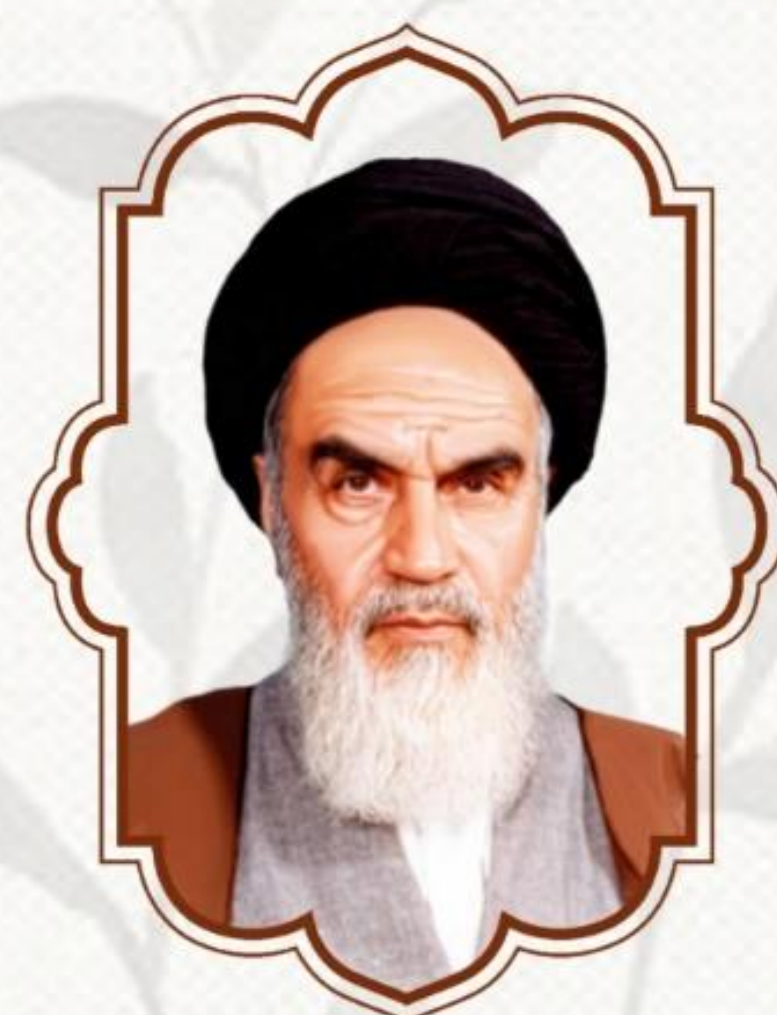




# یادگارِ حبیت



زنده نگه داشتن یاد شهدا، کمتر از شهادت نیست.



اولین نشریه تخصصی ویژه شهدا  
دانشگاه فرهنگیان مرکز شهید باهنر  
شماره دو - فروردین ماه ۱۴۰۱



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پلاک بصیرت



نشریه پلاک بصیرت را به صورت صوتی دنبال کنید:



اولین نشریه تخصصی ویژه شهدا  
دانشگاه فرهنگیان استان تهران، مرکز شهید باهنر  
شماره دو \_ فروردین ماه ۱۴۰۱

صاحب امتیاز: کانون علمی هنری ایثار دانشگاه فرهنگیان استان تهران، مرکز شهید باهنر



# فهرست

۲	اعضای تیم
۳	نیمه شعبان
۴	شهید عاشورا
۵	شهید پلیان متولد روز مبعث
۷	دلنوشته روز جوان
۸	سخنان رهبري در رابطه با شهدا
۹	متن شعبان
۱۰	داستان جذاب
۱۳	بزرگداشت شهدا
۱۵	دلنوشته‌ای از دانشجو معلمان خطاب به شهیدان
۱۷	درد نبودنش
۱۹	شهادت علی اکبر رنجبر (روز جوان)
۲۰	مصاحبه با خانواده محترم شهید محرم علی رحیمی
۲۳	رهاورد قرن جدید
۲۴	خانه تکانی و کرونا
۲۵	شهید عباس دانشگر
۲۸	سیزده بدر
۲۹	سخنان رهبر انقلاب در رابطه با بزرگداشت شهدا



## نویسندگی

### زهرا نصیری

زینب جلال، فاطمه افتخاریان، زهرا ساریجالو، رویا خزایی، سحر علی آبادی، سارا عبدالله، منیره صادقی، فاطمه مرادی، زهرا طباطبایی، فاطمه فدایی، صبا میرزایی، مریم احمدی، هاله وثیق، فاطمه نصرتی، کیمیا محمدی کاشانی

## خبرنگاری

### فائزه رحیمی

زهرا شریف دینی  
مهسا نورائی  
عارفه فتحی

## اعضا

## هنری

### زهرا قنبری

منیره صادقی، فاطمه مرادی، فائزه رحیمی، لیلا محمدیان، میترا عابدینی، هاله وثیق، فاطمه فدایی، کیمیا محمدی کاشانی، هانیه عسکری، فاطمه لشگری، فاطمه جغتایی

## طراحی

### مهدیه قاسمیان

دنیا رستگار، لیلا محمدیان، سمیه حسین علیزاده، فاطمه جغتایی، شقایق رسول زاده، فاطمه مرادی

## تایپست

### فاطمه طاهری بخش

فاطمه جغتایی، زهرا طباطبایی خلفی، سحر علی آبادی، فاطمه شکوهی اصیل، فاطمه مرادی، کیمیا محمدی کاشانی، لیلا اسداله پور، مریم احمدی، هاله وثیق، دنیا رستگار

## پژوهشگری

### فاطمه مقصودی

هاله وثیق، فاطمه مرادی، ریحانه گل محمدی، کیمیا محمدی، حنانه سپه بان، زهرا طباطبایی، فاطمه شکوهی، سحر علی آبادی، فائزه رحیمی

## گویندگی

### دنیا رستگار

لیلا محمدیان  
فاطمه مرادی  
محدثه فعله گری  
لیلا اسدالله پور

باتشکراز: آقای حمید امامی



# نیمه شعبان

فاطمه مرادی

رقص و جولان برسر میدان کنند  
رقص اندر خون خود مردان کنند  
چون رهند از دست خود دستی زنند  
چون جهند از نقص خود رقصی کنند  
باری دیگر سعادت نصییمان شد تا میهمان شما فرزندان \*روح ا...\* باشیم.  
شما فرزندانی که مادران پیرتان سالیان سال بی خبر از شهادت شما در کنار ظرف  
غذایشان برای شما هم ظرفی می گذاشتند تا مبادا پسرشان ناگهان به خانه برسد و  
گرسنه باشد  
شما فرزندانی که در نیمه های شب اشک می ریختید و تنها داننده راز دل های پاکتان  
معبود بی همتا بود.  
شما فرزندانی که در جبهه های جنگ ، میان باران بمب و خمپاره ، با اینکه راه  
بازگشت به عقب را داشتید اما برنگشتید و روی تمام نشانه هایتان پای گذاشتید تا  
برای همیشه گمنام باشید  
ای بی نشانه هایی که خدا را نشانه اید...  
امروز ما دانشجو معلمان، هم زمان با میلاد خجسته یگانه منجی عالم بشریت ،آمده  
ایم تا در کنار شما و زیر سایه پرچم سه رنگ جمهوری اسلامی ایران عهد و پیمانی تازه  
کنیم که ادامه دهنده راهتان هستیم و به اراده خداوند بزرگ و تلاشمان ، فرزندانی  
تربیت خواهیم کرد تا گوهر خدانشناسی را به مانند شما همراه خود داشته باشند و  
پیرو ولایت فقیه باشند.



عکس: منیره صادقی

نشریه پلاک بصیرت  
اولین نشریه تخصصی ویژه شهدا



# شهید عاشورا

صبا میرزایی

بازنگری: کیمیا محمدی کاشانی

میلاد اباعبدالله بقای دین است و میلاد سپاه بقای انقلاب است. سوم شعبان روز مردانی است که غیرت حسینی را از دماوند تا علقمه به دوش کشیده و عاشورا را تفسیر می کنند. غیر از این هم انتظاری نیست. جوشش و شکل گیری این سربازان منشأیی جز راه کربلا ندارد و رشادت و فداکاری هایشان در ۴۳ سال مقاومت تجلی یافته است. چه افرادی که در جنگ فدا شده اند و چه آنان که پس از این راهشان را ادامه دادند.

به فرموده رهبر کبیر انقلاب:

شما که برای اسلام بپا خاسته اید و جان و مال نثار می کنید، در صف شهدای کربلا هستید؛ چرا که پیرو مکتب آنانید.

به این ترتیب خوب است با برخی شهدایی که در دهم محرم به قبض شهادت نائل آمدند آشنا شویم:

دوست آقای ابراهیم هادی بود و همیشه زیارت عاشورا هایش را به ایشان تقدیم می کرد. در رفتار نیز به شیوه ایشان عمل می کرد. دست برگردن افراد نادرست محل می انداخت و می گفت: "داداش بیا چند دقیقه ای رو با ما بد بگذرون." با همین روش آن ها را به هیأت و مجلس اباعبدالله می آورد.

یک بار، آقا ابراهیم را در خواب دیده بود که خبر همسفر شدنشان را به او داده بود. همین طور هم شد. شهید مصطفی صدرزاده در ۱ آبان ۱۳۹۴ مصادف با عاشورای حسینی به کاروان شهدای مدافع حرم پیوست.

نجف عزیز زاده، متولد یکی از روستاهای شیروان بود. از همان ابتدا، ایمان و عشق به ولایت در او نمایان بود. چنانچه زمانی که دانش آموز مقطع دبیرستان بود، بنا به احساس مسئولیت نسبت به انقلاب، تحصیل را رها کرده و راهی جبهه شد. سرانجام با آغاز بیست و دومین سال زندگی اش و در عاشورای سال ۱۳۶۵، با پیشکش سرش، سر بر آستان دوست نهاد.





# شهید پلین متولد روز مبعث

## سحر علی آبادی

روز مبعث روز فخر انبیاست

مصطفیٰ نور علی نور خداست

عید مبعث وعده گاه کبریاست

رستگاری، مزدگانی خداست

روز مبعث، روزی که محمد مصطفی (ص) مبعوث شد تا شرک و بت پرستی رخت بر بندد، جاهلیت از زندگی ها محو شود و آفتاب روشنایی و حقیقت طلوع نماید.

به راستی که مبعث پیامبر، سرآغاز تمام زیبایی هاست. در این روز، بذر عشق و مهرورزیدن و درست زیستن در دشت دل ها پاشیده شد و هزاران هزار گل عاطفه از آن رویید. روز مبعث، روز نزول برکت، روز سرافرازی انسان، روز برآمدن آوازهای سپید و روز بوسه زدن بر چهره خورشید است.

و البته روز مبعث ، روز تولد یک جوان است جوانی که علاوه بر تولد، با شهادتش در همین روز نشان داد که آغاز و پایانی دل انگیز داشته است.

در این روز ارزشمند، شهید محمد علی پلین طلوعی درخشان و غروبى درخشان تر دارد. زیرا که نه تنها در این روز عزیز، متولد شدند بلکه به مقام شهادت هم نائل شدند. این آغازی زیبا و پایانی زیباتر برای یک انسان می باشد.





شهید محمدعلی پلیمان از شهدای مشهدهی دفاع مقدس بود و در اوّل دی ماه سال 1342 و در روز مبعث در شهرستان مشهد چشم به جهان گشود. ۲۰ روز پس از تولد ایشان، امام خمینی (ره) در یکی از راهپیمایی‌ها در حالی که دستگیر شده بودند نیز فرمودند: «سربازان من در گهواره هستند. که همان طور هم شد و ایشان در راه خدا و امام (ره) شهید گردید.

شهید پلیمان، جوانی فعال و صبور و باتقوا بود که رفتن به جبهه را وظیفه شرعی و يك تكليف می دانست و پیرو همین عقیده با دست کاری شناسنامه اش به جبهه رفت و با وجود اینکه ۴ بار مجروح شد اما این باعث نشد که به جبهه برنگردد.

محمدعلی پلیمان در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۶۵ و در شب مبعث حضرت رسول (ص)، هنگامی که به وسیله ماشین برای شناسایی در منطقه آبادان به دشمن نزدیک می شود، تیر به سینه اش اصابت می کند و به آرزوی دیرینه اش می رسد.

حقیقتاً که شهادت برای ایشان آرزویی دیرینه بود به طوری که ایشان در وصیت نامه خود چنین نوشته اند که: «واقعاً این قدر شهادت شیرین و آرام بخش است. بلی، شهادت مانند ستاره ای دنیای تاریک ما را روشن می کند و از افقی به افق دیگر می رود. آنان که به شدت مشتاق زیارت خدا و شهادت در راه اویند، آنان که در مقابله با دشمن به سختی می جنگند، مجریان امر خداوند و به مقابله با سپاه خصم می پردازند، تا آنگاه که ناپدید می شوند؛ در جبهه ها می جنگند، اما دیده نمی شوند.»

پیرو سخنان مقام معظم رهبری، شهید چیز عظیم و حقیقت شگفت آوری است. ما چون به مشاهده شهدا عادت کرده ایم و گذشت ها و ایثارها و عظمت ها و وصایا و راهی که آنها را به شهادت رساند، زیاد دیده ایم، عظمت این حقیقت نورانی و بهشتی برایمان مخفی میماند؛ مثل عظمت خورشید و آفتاب که از شدت ظهور، برای کسانی که دائم در آفتابند، مخفی میماند، آنچه که مهم است، حفظ راه شهداست؛ یعنی پاسداری از خون شهدا. این، وظیفه اوّل ماست. در قبال شهدا، همه هم موظفیم نه این که بعضی وظیفه دارند و بعضی ندارند.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا ۚ بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» و گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده اند، مردگانی هستند، بلکه آنان زنده و در بارگاه پروردگارشان بهره مندند»

(آل عمران/آیه ۱۶۹).





# دلنوشته روز جوان

فرخنده گرشاسبی

بازنگری: لیلا اسداله پور

ابسم رب الشهداء و الصديقين! سلام ای شهید راه حق! شهید عزیزم نمی گویم که حال دلتان خوب است یا خیر... چون آگاهم که حالتان کنار خدا قطعا خوب است... تو بوی خدا را میدهی و خدا هرگز حالش بد نبوده... اما برای ما زمینی ها هم دعا کنید تا حالمان آسمانی شود... من دانشجو معلم جوان ایرانی هستم! ایرانی که شما برایش جان دادی... جنگیدی تا من به عنوان جوان در آسایش خاطر باشم... میخواهم در روز جوان ضمن تبریک به شما و تمامی دوستان همرزمتان؛ بگویم که حالمان بی شما، مردان واقعی و خدایی خوب نیست... ای فدایی راه الله! مسئولان محترمی داریم که بوی شما را میدهند و توجهی به مقام و منصب ندارند و در راه شما گام برمیدارند مثل سرباز وطنمان، حاج قاسم عزیزمان! اما برخی از مسئولین گویا گذشته سرزمین را فراموش کرده اند! یادشان رفته شما برای چه فدا شدید! می دانی بستگی به ذات آدم ها دارد! راستی نباید با پول بیت المال، بچه هایمان را به خارج بفرستیم تا در رفاه باشند و بعد با پول مردم به ریش مردم بخندند و بگویند اگر نمیتوانید پول در آورید مشکل خودتان است! می دانی عذاب وجدانشان خاموش است یا میخواهند اینطور جلوه دهند که خاموش شده! البته من هم اگر در کاخ زندگی میکردم، هرگز مشکلات کف خیابان در سطح شهر را نمیدیدم! نمیدیدم که چگونه یک نفر برای تکه ای نان بدنش را تا کمر در سطل زباله فرو میبرد تا غذا پیدا کند

نمیدیدم خودسوزی مردمانم یعنی چه و بعد هم لابد می آمدم در برابر دوربین چند جمله کلیشه ای تحویل مردم دهم تا شعورشان را نشانه بگیرم!

حال من، به عنوان معلم بد است... خیلی بد! صورتم جوان است اما روح و روانم همچون هشتاد ساله ای رنج کشیده است! نسل ما زود پیر شد و تارهای سفیدش نمایان شد! روزم مبارک!

درست است که نباید درگیر مادیات شد؛ اما ای شهید عزیز تر از جانم می دانی گاهی جیب خالی معلم و دیگر مردم کشور من درکی از این ها نخواهد داشت که یک پدر با روزی ۱۵ ساعت کار باز هم نتواند به خواسته های فرزندش برای خرید یک وسیله بله بگوید...

بوی شقایق با ساقه و برگ شکسته می آید... تو همچون دلیران رشید با قامتی راست رفتی اما... تو از کنار خانواده و همسر و طفل شیر خوار رفتی... برای مادر بعضی از دوستان استخوان هایشان فقط رسید و چه سخت است که پسری رشید بدهی و چند تکه استخوان تحویل بگیری! چه خون ها ریخته شدند از همرزمانت برای وطنم!

اما من به عنوان یک جوان ایرانی هنوز هم در سال ۱۴۰۰ بسیار سختی میکشم...

برای من نه! برای این مردم وفادار به انقلاب از آن بالا دعایی کن... تو به خدا نزدیکتری... تو کنار خدایی... تو همنشین خدا شدی... برای مردم از خدا وقتی بگیر و حرفم را برسان...

به او بگو دلمان گرفته... اینجا همه دل ها گرفته اس... به خدا بگو که امام زمان مان را برگرداند... ما امام مان را میخواهیم... به او بگو ظهورش را تسهیل بخشد...

اینجا آخر الزمان شده است... اینجا جوانان عمرشان تباه شد در راه سیر کردن شکم شان...

ای شهید تو جسمت را دادی در راه وطن...

ما جوانان روحمان را در راه سرزمین...

خواستم خارج از کلیشه ها با دوست عزیزم صحبت کرده باشم...

دوست خدایی من! از آن بالا دعایی بکن به حال ما... اینجا دل ها دیگر دل نیست...!



عکس: منیره صادقی

نشریه پلاک بصیرت  
اولین نشریه تخصصی ویژه شهدا



# سخنان رهبری در رابطه با شهدا

ساریجالو

بازنگری متن: مریم احمدی

شهادت، یعنی وارد شدن در حریم خلوت الهی و میهمان شدن بر سر سفره‌ی ضیافت الهی؛ این خیلی با عظمت است.

شهادت بدین معنا است که یک انسان برترین و محبوبترین سرمایه‌ی دنیوی خویش را نثار آرمانی سازد که معتقد است زنده ماندن و بارور شدن آن، به سود بشریت است.

ایثار، یعنی ندیدن و به حساب نیاوردن خود. این، اولین موضع‌گیری شهید است. شهدا این هدیه‌ی الهی را آسان و رایگان به دست نیاوردند؛ به قیمت مجاهدت به دست آوردند؛ در راه خدا جهاد کردند، از خودشان گذشتند و خدا این هدیه را به آنها داد.

هدیه شهادت را خدا به چه کسی می‌دهد؟ خدا این هدیه را ارزان نمی‌دهد؛ به کسانی می‌دهد که در راه او مجاهدت کنند.

شهید جان را فروخت و در مقابل آن، بهشت و رضای الهی را گرفت که بالاترین دستاوردها است. آن چیزی که ما باید به آن افتخار بکنیم این است که رسم شهادت و سنت الهی قتل فی سبیل‌الله، با نظام اسلامی زنده شد.

بزرگداشت شهدا برای آینده‌ی این کشور، حیاتی و ضروری است.

گاهی رنج و زحمت زنده نگهداشتن خون شهید، از خود شهادت کمتر نیست.

من عقیده‌ی راسخ دارم بر اینکه یکی از نیازهای اساسی کشور، زنده نگه داشتن نام شهدا است. یاد، افتخارات، عزت شهدا را همه باید نصب‌العین خودشان قرار بدهند؛ نگذارید فراموش بشود. روزبه‌روز باید یاد شهدا و تکرار نام شهدا و نکته‌یابی و نکته‌سنجی زندگی شهدا در جامعه‌ی ما رواج پیدا کند.

آنجا که یاد شهادت، یاد و ذکر شهیدان، تمجید از عظمت شهیدان وجود دارد، هر انسانی، هر دلی احساس عظمت و استغنائی از غیر خدا میکند.

فرهنگ شهادت یعنی فرهنگ تلاش کردن با سرمایه‌گذاری از خود برای اهداف بلندمدت مشترک بین همه‌ی مردم؛ که البته در مورد ما آن اهداف، مخصوص ملت ایران هم نیست، برای دنیای اسلام بلکه برای جهان بشریت است. جلسات بزرگداشت شهدا، ادامه‌ی حرکت جهادی و ادامه‌ی شهادت است.

در بیان زندگی‌نامه‌ی شهیدان سعی کنیم خصوصیات زندگی اینها و سبک زندگی اینها و چگونگی مشی زندگی اینها را تبیین کنیم، این مهم است.





# شعبان

سارا عبدالله زاده

بازنگری: فاطمه شکوهی اصل

ماه رجب آمد تا بهانه ای باشد برای برگشتن، برای انسان شدن ، برای پر گشودن و پرواز کردن. ماه رجب آمد تا این پیکره گناه را زیر بارن رحمتش آرام آرام پاک کند ، دقیقا همینجا است که چترها را باید بست ،زیر باران باید رفت . رجب بهانه است، خدا دلش تنگ همنشینی با بنده هایش شده، رجب بهانه است که خدا غبار غم را از دل هایمان بزداید و آماده ی سفرمان کند ، سفری پر از عجایب ، سفری از رجب به ماه پر فروغ شعبان .

گوش کن ، صدای گام های آهسته شعبان را می شنوی؟ صدای پای مولود زیبایش را می شنوی؟

هنوز چشم به راه آسمانیم تا شاید یکی از همین جمعه ها خبر آمدنت را در شهر جار بزنند. آقای من حال زمین خوب نیست ، نسل بشر خسته و قامتش از بی تکیه گاهی خمیده شده است. کجایی تکیه گاه تنهایی من؟

کجایی ای دوی درد ها ، ای مونس جان ها ، ای مرحم زخمها ، پس کجایی یادگار علی؟ کجایی وارث ذوالفقار؟ گفته اند 313 نفر که باشند می آیی ، مولای من تو بیا قول می دهیم مردم کوفه نشویم تو اگر بیایی سراپا حر می شویم ...خاک می شویم برای بوسه زدن به قدومت، فرات دیر زمانی است که تشنه ی بوسه زدن به لبان توست، بیا آقا!

ای سپیده روشن از پشت کوه های غیبت پدیدار شو و تاریکی را به زانو درآور، بیا که بی تو هیچیم و با تو انسان تمام...

(می نویسم که شب تار سحر می گردد)

( یک نفر مانده از این قوم که بر می گردد)

عکس: منیره صادقی

نشریه پلاک بصیرت

اولین نشریه تخصصی ویژه شهدا





# داستان جذاب

زهرا طباطبایی خلفی

محمد نگاهش حرف دارد. میخواهد منصرفم کند. اما نه! من از تصمیم کوتاه نمی‌آیم.

– خواهر من آخه چرا اونجا؟!

– چرا اونجا نه؟

– چون مسجد محل مجلس ختمه نه جای عروسی و بزن و بکوب.

– کی گفته ما میخوایم بزنیم و برقصیم؟! اتفاقا من و امیرحسین به خاطر همین تصمیم گرفتیم اونجا عقد کنیم. اینطوری هر کس میاد مسجد حرمت نگه میداره. نه از سرخاب سفید خانم ها خبری هست نه از بزن و بکوب شما آقایون.

– خب اصلا برای چی؟! یه شبه دیگه. ناسلامتی عروسی خواهر دردونه ی منه. عروسی قل کوچیکه.

– خب آقا محمد، قل بزرگه، تو خودت بیا این محله رو نگاه کن! توی هر کوچه یه خانواده شهید هست. ما میخوایم حرمت داغ اون ها رو نگه داریم. نمیخوام یه وقت حسرت عروسی جوونشون رو بخورن.

انگار کم کم برق رضایت را در چشم های محمد میبینم. آرام میشود و لبخند میزند. این لبخند ملیح از محمد و شلوغ کاری هایش بعید است.

هر دو لب حوض نشسته ایم. من به حرف هایمان و از آن مهمتر، به تصمیم فکر می‌کنم. با دستم آب را نوازش می‌کنم و موج های کوچک، زیر دستم به حرکت در می‌آیند. محمد چند دقیقه ایست که ساکت است. به خودم لبخند می‌زنم و احسنت می‌گویم. چه قدر حرف هایم تاثیر گذار بوده!





یک لحظه یادم می آید که از هفته ی دیگر قرار است دلم برایش تنگ بشود. دلتنگی برای تمام مسخره بازی هایش، مهربانی هایش، اذیت و آزارهای بچگانه و برادرانه اش و هزاران خاطره ای که با هم در خانه ی پدری داشتیم. ما از دوران جنینی تا به حال با هم بوده ایم؛ اما خب چه می شود کرد؟! بزرگ شدن هزینه دارد و زندگی هر کس سمت و سویی را پیش می گیرد.

دیگر اشکم دارد در می آید که یکدفعه محمد مثل بچه جن بلند میشود و هلم میدهد. در حوض می افتم. ماهی قرمزهای حوض بغلم میکنند و به دورم حلقه می زنند. انگار فهمیده اند عروسی است. خیس آب شده ام. محمد سریع به روی ایوان می رود و می گوید: ( اینم از خوشی من که تکمیل شد. حالا راضیم ازت. دعای خیرم پشت سرته خواهر).

خودم را سریع جمع و جور میکنم که دنبالش کنم. اما از هیکلم آب است که چکه می کند و دمپایی هایم پر از آب می شود.

– بیا برو بچه. کلاً سه دقیقه از من بزرگتره دعای خیر میکنه. یکی باید برای تو دعای خیر کنه حضرت آقا. بلکه خدا به عقلی

بهت بده وگرنه من نمیدونم از کجا برای تو عروس بیارم.

بی توجه به حرفم به درون خانه می رود و زیر لب می گوید: (میخواه برام عروس بیاره. عروسی که تو خواهرشوهرش باشی خدا به خیر کنه. دختره ی....)

میخندم. سرم را به سمت آسمان میگیرم. خورشید خوب جلوه نمایی میکند. باد گرم تابستانی به لباس هایم میخورد و آفتاب گرم می کند. همه ی این حس های خوب، استرس و اضطرابم را کم می کند. حسی که هر دختری قبل از عروسی اش گرفتارش می شود



حال در مسجد کنار امیر حسین نشسته ام. چادر سفیدی با گل های ملیح صورتی که با روسری ام هم رنگ است به سر کرده ام. از خجالت نمیدانم بخندم یا گریه کنم. سفره ی عقد با آن آینه شمعدان طلایی اش به من چشمک می زند. آرام و یواشکی از آینه نگاهش میکنم. احساس میکنم او هم نگاهش به دنبال من است هر چند که صورتم را چادر پوشانده. قرآن را به دستم می دهند. سوره ی نور را می آورم و می خوانم. از آن طرف صدایی می آید:

النکاح السنّتی...

چه قدر این حس را دوست دارم. به دست امیر حسین که یک طرف قرآن را گرفته نگاه میکنم. انگشت اشاره اش را از دست داده. جانباز است و می دانم ورود به زندگی او، یعنی تقسیم شوهرم با جنگ و جبهه. اما من، این راه را دوست دارم. یکبار رفته ام گل بیاورم. و بار بعدی من را پی گلاب کاشان میفرستند. عاقد برای بار آخر میگوید: دوشیزه ی مکرمه، سرکار خانم فاطمه سالمی، آیا وکیلیم شما را با مهریه ی یک جلد کلام ا... مجید، یک جفت آینه شمعدان، دوازده شاخه نبات و ۵۰۰۰ هزار تومان پول نقد به عقد آقای امیر حسین مجیدی در بیاورم؟ آیا وکیلیم؟

– با توکل به خدا و اجازه ی مادر و پدرم و بزرگترهای مجلس، بله. و زندگی من از این نقطه، رسماً با زندگی امیر حسین و نفس هایش گره خورد.





# بزرگداشت شهدا

فاطمه نصرتی

بازنگری: فاطمه طاهری بخش

بسم رب الحسین (علیه السلام) و شهدا

من عقیده ی راسخ دارم بر این که یکی از نیاز های اساسی کشور، زنده نگه داشتن یاد شهداست. مقام معظم رهبری (مدظله العالی)

چه ماهی است ماه اسفند... و چه عاشقانی بودند که سالها برای رسیدن به این ماه عسل، به پیکار دشمن رفتند تا فراق و دوری به پایان رسد و در آغوش معشوق آرام گیرند. و این ماه، ماه وصال است. وصال همت، خرازی، باکری، برونسی. مردانی که در راه خدا گام برداشتند، درد، جراحت و گلوله های آتشین را در آغوش گرفتند، بر زمین های خاکی غلت خوردند، تا معشوق را بیایند؛ مانند همیشه نگاهی از روی مهر کند و بگوید:

چه زیبا شده ای اکنون... و شهادت را چه زیبا توصیف کرد شهید حجت الله رحیمی: معامله پرسوده است...

شهادت را میگویم فانی میدهم ← باقی میگیرم جسم میدهم ← جان میگیرم جان میدهم ← جانان میگیرم چه لذت دارد شهادت



عکس: میترا عابدینی

نشریه پلاک بصیرت  
اولین نشریه تخصصی ویژه شهدا



و ماه اسفند، ماه بهار است.

ماهی است که هزاران گل به دست باغبان چیده شدند و گرده های خونین رنگشان بر چمنزار های خاکی چیکید، تا بوی مردانگی آنان در تمام عالم بپیچد و عالمیان را مجنون سازد. آری ماه اسفند، ماه بزرگداشت ستاره هایی است که مسیر هدایت را هویدا می کنند...

همانانی که نیازی ندارند بزرگ داشته شوند، بلکه این ما هستیم که نیازمندیم بزرگانی همچون شهدا داشته باشیم و بزرگی آنان را به خود یادآوری کنیم. و آرامش است زندگی به سبک آنان و گوش سپردن به نوای بهشتیشان:

♡ ← به تو حسادت میکنند تو مکن!  
 ♡ ← تو را تکذیب می کنند آرام باش!  
 ♡ ← تو را می ستایند فریب مخور!  
 ♡ ← تو را نکوهش می کنند شکوه مکن!  
 ♡ ← مردم از تو بد می گویند اندوهگین مشو!  
 ♡ ← همه مردم تو را نیک می خوانند  
 ♡ ← مسرور باش! آنگاه از ما خواهی بود  
 فرازی از وصیتنامه ی شهید بابک نوری

و آمدیم که عاشق شویم و در گذریم  
 که راز زندگی و مرگ آدمی این بود  
 حسین منزوی

۲۲ اسفند سالروز بزرگداشت شهدا، این رهروان راه حق گرامی باد.



## دلنوشته‌ای از دانشجو معلمان خطاب به شهیدان

هاله وثیق

بازنگری: فاطمه طاهری بخش

ای شهیدان سلام ، سلام ای نور چشمی های خدا.

ما معلمان آینده این مرز و بوم دانش آموزان مدرسه سرخ شما هستیم؛ و شما آموزگاران که در مکتب سیدالشهدا درس خوانده اید و کتابتان شهادت و سلاحتان ایمان است.

ما برای آیندگان از شما و مسیر خونین و پر از ایثارتان خواهیم گفت ، که چرا به خاک و خون کشیده شدید ولی وجبی از خاک وطن را به دشمن ندادید. به شاگردانی که سنگرشان مدرسه و سلاحشان کتاب و دفترشان است، خواهیم گفت که با رشادت و ایثارتان ، درس عشق و شهادت و آزادی را به ما آموختید. اسطوره هایی از شما همچون حسین فهمیده تا آخرین خط کتاب شجاعت ، ایثار و از خودگذشتگی را به ما آموختند.

راه کاروان عشق از میان تاریخ می گذرد و هرکسی در هر زمان بدین ندا لبیک گوید، از همراهان کاروان کربلاست. گمان ما این است که ما مانده ایم و شهدا رفته اند، اما حقیقت آن است که زمان ما را با خود برده است و شهدا مانده اند، آن آزادی که غرب می گوید «رهایی از هر تقلید و تعهد» است و این آزادی که ما می گوییم نیز «رهایی از هر تعلق» است. شهید کسی است که در میدان جنگ و در خدمت امام یا نائب او کشته شود و هرکس در راه خدا و در راه حفظ اسلام کشته شود، یقیناً به او ملحق خواهد شد، شهادت عبارت است از نبوغ درخشان حیات در کمال هشیاری و آزادی.

باز بارها می‌گوییم از عشق خود ، از جان خود از مرزو بوم پاک خود ، از لاله های ناب خود، از لاله هایی که در دریای خون پرپر شدند، یا لاله هایی که در تابوت خون تنها شدند

وقتی باهنرها، سردارها ، چمران ها در راه میهن جان میدادند .

اینک نوبت ماست تا جان را در راه این نشان ها، یادها و نمادها فدا کنیم .

عکس: منیره صادقی

نشریه پلاک بصیرت

اولین نشریه تخصصی ویژه شهدا



هنوز هم معلمے ...

درس عشق مے دھے ...

و درس مردانگے

"تو" معلمِ ہدایتے

"ہادے" راہے ...

کلاست ، دلہای ما

و تکلیف ہر روزمان ، شبیہ شما

از خدا یاری می جویم و تا آخرین منزل، آخرین نفس، و آخرین  
قطره خون، برای اعتلا کلمہ اللہ، بایستم و تربیتِ جویندگان علم را  
در این راہ ، قله افتخار بدانم.

خداوندا؛ این عہدی بود کہ بہ فضل تو بر جان و زبانم جاری شد و  
پایداری بر آن، جز با مدد تو ممکن نخواهد بود . پس بہ لطف خود،  
مرا در این راہ ثابت قدم بدار، و در روز محشر نیز با شہدای عاشورا و  
دفاع مقدس محشورم فرما.

ای خدای بزرگ یاریم کن تا ہموارہ بر این عہد استواربودہ و پیمان  
شکن نباشم

الہی روا مدار بعد از بیداری، خواب دوبارہ چشمانم را فرا گیرد...

ربنا لاترغ قلوبنا بعداذہدیتنا وھب لنا من لدنک رحمہ انک انت  
الوھاب



# درد نبودنش

فاطمه سادات افتخاریان

بازنگری: فاطمه طاهری بخش

گنجشک ها شاد می خوانند .  
باد ها آرام و قرار ندارند. می دوند و میرقصند و درختان را می رقصانند.  
برگ های نوجوان و زیبای درختان ، دوباره لباس های سبزشان را پوشیده اند.

آری بهار نزدیک است ولی جای یک نفر خالیست.  
یک نفر که نبودنش ، نفس خیلی ها را به شماره انداخته است.  
مردم ، شاد ولی در واقع غمگین اند.  
می خندند ولی لبخند هایشان اصیل نیست ، بیشتر به صورتکی دروغین می ماند.

عده ای موسیقی شاد می نوازند ، برخی فیلم طنز می سازند، خیلی لباس های قرمز یا زرد می پوشند ، بعضی ها می رقصند ، بعضی ها هم می خوانند . ولی نمی دانم چرا پای حرفشان که می نشینی ، انگار در ورای این همه سرور و شادی و شوق سال نو و لباس های تازه ، غم سنگینی حس میکنی که هرچه تلاش می کنند پنهان و انکارش کنند، نمی توانند؛ انگاراندوه، حتی در ذرات اکسیژن هم لانه کرده که وقتی نفس می کشی، سینه ات سنگینی می کند.

کمی که از این قشر به ظاهر شاد که فاصله بگیری ، به عده ای می رسی که دیگر حتی ظاهرشان هم بوی شادی نمی دهد، کسانی که هفت سین شان ، سکه ندارد و سفره غذایشان رنگ و خانه شان سقف.

کمی از مرزهای وطن که دور تر شوی ، بدن های ملول و تکیده کودکان

یمنی و ساختمان های ویران  
شده سوری و خیابان های  
سوت و کور برخی محله های  
ویران شده عراقی و زندگی های  
به هم ریخته افغان های مظلوم  
و نمازهای های جمعه ای که  
یک به یک به خاک و خون  
کشیده می شوند، خواب را از  
چشمانت می ربایند....  
ولی ظلم و اندوه فقط به فقر و  
گرسنگی و مرگ ختم نمی شود.



نشریه پلاک بصیرت

اولین نشریه تخصصی ویژه شهدا



آری رنج حقیقی تنها در این ها خلاصه نمی شود... .

با دقت بیشتر متوجه می شوی مردم به ظاهر پیشرفته و مرفه اروپایی و آمریکایی در رنجی به مراتب عمیق تر و خطرناک تر گرفتار شده اند ؛ رنج جهل . ظلم و استعمار جهانی ، آنها را در بمباران رسانه ای خویش غرق نموده و پنجره های نور و روشنایی حقیقی را به روی آنها بسته و در عوض نورافکن های غول پیکر ولی مصنوعی و توخالی برایشان روشن کرده است.

در جوامعشان روز به روز ، تعقل و اخلاق و معنویت در سایه لذت های مادی و حیوانی محو و محوتر می شود و انسانها با فرو رفتن در تکنولوژی و عجایب و لذایذ ساختگی دنیای بیرون ، از معنویات و دنیای درون غافل و در تاریکی جهل بلعیده شده اند.

می بینی ؟ از شرق تا غرب جهان پر از مشکل و ایراد و درد است.

پس چه زمانی ندای "انا المهدی" آن حاضر غایب از نظر در فضا طنین انداز خواهد شد ؟ کی این جهان پیر و مریض ، لباس جوانی و شادابی و تندرستی به تن خواهد کرد ؟

نمی دانم با چه رویی این سوال را می پرسم. مقصر غیبت او ، من هستم و من های دیگری که اگر دست به دست هم دهیم و ما شویم ، به پایان می رسد این روزگار رنج و درد.

اگر روزی صادق تر و مهربان تر شویم ، از صمیم قلب به ناتوانی کمک کنیم ، درست و با وجدان و بدون کم فروشی کار کنیم

و امام خویش را درست بشناسیم و به دیگران بشناسانیم ؛ شاید آن روز ، آخرین روز این فراق باشد. اگر مثل خانه مان ، قلبمان را هم برای این عید تمیز کرده و دو دستی به محضرش تقدیم کنیم ؛ این سال جدید ، شاید با حضور او حقیقتا نو شود و به پایان بیاید این رنج های بشرِ چندین میلیون ساله که با این همه عمر روی زمین ، هنوز مثل روز اولش ضعیف و ناتوان است.



## شهادت علی اکبر رنجبر (روز جوان)

زهرا شریف دینی

بازنگری: خانم فاطمه طاهری بخش

جوانی سرمایه ارزنده‌ای است که با هیچ متاعی نمی‌توان آن را خرید. هدیه‌ای الهی برای نیل به کمالات و ارتقای درجات است. جوانی، بهترین فرصت آدمی برای پس انداز تمام خوش بختی‌های جهان است. همه ی انسان ها با مرگ که خاتمه ای بر زندگی دنیویشان است رو به رو می‌شوند اما چگونگی و زمانش متفاوت است .

گسستن رشته تعلقات دنیا همتی والا می‌خواهد. کم نیستند جوانانی که در آشفته بازار دنیا از بند تعلق می‌رهند و خود را برای ربّ خویش پرورش می‌دهند. جوانانی که چشم بر خوشی‌های زودگذر می‌بندند و به دنبال خودسازی می‌روند. افرادی که می‌خواهند وطن خود را بسازند و جان خویش را برای این مهم در طبق اخلاص می‌گذارند.

قهرمانان یک شبه متولد نمی‌شوند. افرادی چون شهید علی اکبر رنجبر که قدم در مسیر ایجاد امنیت در کشور گذاشت و در همین راه به شهادت رسید. این شهید ارجمند نمونه بارز فردی است که تمام ادوار زندگی اش از کودکی تا نوجوانی و جوانی اش را صرف کرده است تا پله پله به این مرتبه برسد. مرتبه رفیع شهادت که مردم ایران می‌ایستند و تمام قد به او ادای احترام می‌کنند.

مرد شریفی که حاضر به استفاده از سلاحش نشد. برخلاف کشورهای مدعی که فریاد حقوق بشرشان گوش فلک را کر کرده است اما پلیس به راحتی فرد بی گناهی چون جورج فلوید را می‌کشد و جوابی پس نمی‌دهد. دست به اسلحه اش نزد در حالیکه در همان شهر در همان شب خانواده اش انتظار او را می‌کشیدند. در حالیکه هزاران آمال و آرزو و عزیزانی برای دیدن داشت.

وقتی از قهرمان سخن می‌گوییم هزاران وصف می‌یابیم، فداکار، مهربان، شجاع و...

وقتی از قهرمان جوان سخن می‌گوییم هزاران مثال می‌آوریم . این افتخار ما است که اهل کشوری سرشار از این دل‌ورمردان و دل‌آوری‌ها باشیم.

تقدیم به روح پاک شهیدان

علی اکبر رنجبر ، مرتضی سعید نژاد ، و احسان کربلایی پور  
به مناسبت روز جوان



نشریه پلاک بصیرت

اولین نشریه تخصصی ویژه شهدا



## مصاحبه با خانواده شهید محرم علی رحیمی

فائزه رحیمی

بسم رب شهدا  
به سراغ خانواده شهیدان محرم علی رحیمی و آصف رحیمی رفتیم  
به علت کهولت سن مادر گرامی شهیدان بزرگوار سعی کردیم وقت زیادی از ایشان نگیریم و  
سوالات را از برادر رزمنده شهیدان آقای بهمن رحیمی پرسیدیم  
ذکر این نکته خالی از لطف نیست که جناب آقای بهمن رحیمی از اولین نیرو هایی بودند  
که بعد از فرمان امام خمینی مبنی بر تشکیل سپاه وارد سپاه شدند و سوابق درخشانی در  
دوران خدمت خود دارند

1 برای شروع شهید مورد نظر را به ما معرفی بفرمایید  
شهید محرم علی رحیمی حلمسلوئی فرزند فرمان رحیمی  
متولد دهم شهریور سال 1343

در روستا حلمسی واقع در شهرستان میانه از شهرستان های آذربایجان شرقی است.  
دوران زندگی خود را تا زمان اعزام به جبهه در آن روستا گذراند و تحصیلات خود را تا پایه  
ششم ابتدایی در همان روستا ادامه داد

2 خلاصه ای از روند زندگی ایشان برای ما عنوان کنید .  
شهید محرم علی رحیمی از شهدای دوران دفاع مقدس بودند . در خانواده ای پر جمعیت  
متولد شدند . و از همان کودکی به علت زندگی در روستا و شغل پدرم که کشاورزی و  
دامداری بود بسیار اهل کمک به پدر و دیگران بود . لذا از همان دوران بسیار کاری و  
پرتلاش و خستگی ناپذیر بود .

تحصیلات خود را تا ششم ابتدایی ادامه داد و به دلیل اینکه خواهران و برادران بزرگترش  
مشغول کار و زندگی خود بودند با وجود اینکه به درس علاقه مند بود درس خود را کنار  
گذاشت و تمام وقت به پدر کمک می کرد . به دلیل اینکه بسیار اهل کمک به خانواده بود .  
و پسری بسیار با ادب و متینی بود همه دوستش داشتند . آنطور که به نظر من می آمد

علاقه پدر و مادر به محرم علی بیشتر از بقیه بچه  
ها بود . در کنار اخلاق خوش و احترامی که به همه  
می گذاشت

چشمان رنگی و چهره زیبایش در این علاقه بیشتر  
پدر و مادرم بی تاثیر نبود. محرم علی بسیار با خدا  
بود و به اهل بیت ارادت ویژه ای داشت . با وجود  
اینکه هنوز به سن تکلیف نرسیده بود . نماز هایش  
را می خواند و همراه با ما روزه می گرفت . در ماه  
محرم احوالات عجیبی داشت . با وجود سن کمش  
همیشه می گفت دوست دارم مانند امام حسین  
شهید شوم و بی سر از دنیا برم چهارده پونزده ساله  
بود که انقلاب شد و محرم علی مرید امام خمینی  
شده بود . ما امکانات و وسیله حمل و نقل زیاد در  
روستا نداشتیم اما او به هر زحمتی که شده  
خودش را بین بزرگان روستا جا کرد و خودش را در  
12 بهمن سال 57 به تهران رساند برای استقبال از  
امام



عکس: فائزه رحیمی

نشریه پلاک بصیرت

اولین نشریه تخصصی ویژه شهدا



3 شهید مورد نظر اوقات فراغت خود را چگونه می‌گذرانند  
برادرم به علت اینکه علاقه زیادی به کار کردن داشت و از بیکاری فراری بود  
معمولا فرصتی برای اوقات فراغت خود و اختصاص دادن به خودش  
نداشت

اما اگر اندک فرصتی به دست می‌آورد  
مشغول به خواندن زیارت عاشورا و دعا برای خلق الله بود  
برادرم به شدت اهل دعا کردن بود و موقع مناجات با خدا هیچ کسی را از  
لیست دعای خود فراموش نمی‌کرد  
به کتاب هم علاقه‌مند بود و اگر کتاب جدیدی به دستش می‌رسید به سرعت  
آن را می‌خواند و برای ما هم تعریف می‌کرد  
او علی‌رغم اینکه تا ششم ابتدایی بیشتر درس نخوانده بود  
اما بسیار فهیم و آگاه بود

نوع برخورد و رفتارش با دیگران بسیار محترمانه بود و سخنور بسیار با  
مهارتی بود

به همین دلیل دیگران خیلی بیشتر از سنش روی او حساب باز می‌کردند و  
در انجام امور مختلف با او نیز مشورت می‌کردند  
در هفته دو سه بار همراه با همه برادرانمان به کوه می‌رفتیم

برای چیدن سبزی‌های معطر  
یا همراه با اسب‌هایمان به باغ پدری که در میان کوه بود می‌رفتیم برای  
چیدن میوه و رسیدگی به درختان  
تمام اوقات برادرم به همین امور می‌گذشت.

4 چه شد که برادران به جبهه رفتند و سرانجامشان ختم به شهادت شد؟  
برادرم وقتی به سن ۱۹ سالگی رسید یعنی سال ۶۲  
به سربازی رفت

آن زمان من در سپاه مشغول به کار بودم  
تلاش کردم که برادرم در این نهاد استخدام شود و سربازی خود را نیز در  
حین خدمت بگذراند

اما با وجود اینکه علاقه‌مند به پاسداری بود قبول نکرد و خودش برای کار  
های سربازی اش اقدام کرد  
و سرباز نیروی زمینی ارتش شد

بعد از گذراندن دوره‌های آموزشی آماده اعزام به جبهه شد  
در ابتدا خانواده به خصوص مادر مخالف رفتن او به جبهه شدند چرا که  
برادر بزرگترمان شهید آصف رحیمی

سال ۶۱ شیمیایی شده بود و احوال مناسبی نداشت اما به هر نحوی  
خانواده را راضی کرد

مادر در آن زمان برای اینکه برادرم از رفتن به جبهه منصرف شود به دنبال  
داماد کردن برادرم بود



اما محرم علی گفت انشاءالله اگر عمری بود. بعد از اینکه کار صدام را تمام کردیم لباس دامادی را به تن می‌کنم  
اما حسرت داماد شدنش به دل همه ما ماند

برادرم اواخر سال ۶۲ همراه با لشکر ۹۲ اهواز راهی جبهه شد و به مدت دو سال و چند ماه در جبهه حضور یافت  
با وجود اینکه دوران خدمتش به پایان رسیده بود. اما به خانه برگشت سرانجام در سوم دی ماه سال ۶۴  
در درگیری با نیروهای عراقی بر اثر اصابت ترکش در جزیره مجنون به شهادت رسید  
محرم علی همانطور که خواسته بود مانند اربابش حسین به شهادت رسید و بی سر از این دنیا رفت  
چرا که سرش بر اثر اصابت ترکش از پیکرش جدا شده بود  
۵به نظر شما مادر با توجه به وضعیت الان جامعه همچنان از شهادت فرزندشان راضی هستند ؟  
فارغ از همه بی مهری ها و دلخوری ها  
فارغ از دل شکسته مادرم وقتی اوضاع کنونی و احوال اعتقادی مردم را می‌بیند  
اما با قاطعیت می‌گویم که مادرم با همین دل شکسته با افتخار از پسران با غیرتش تعریف می‌کند و همیشه می‌گویند که این دو پسر شهیدم دست مرا آن دنیا خواهند گرفت

«حرف آخر»

به نقل از امام خمینی «شهادت هنر مردان خداست»  
و آموختن این هنر از دست همگان بر نمی‌آید  
انشاءالله که بتوانیم در این مسیر پر تلاطم زندگی و طوفان های دنیوی در این اقیانوس روزمرگی غرق نشویم و همچون شهدا روح خود را صیقل داده و همچون یک شهید زنده به راه سبزشان ادامه دهیم و نگذاریم چراغ دل مادران شهدا با این تیرگی های روزگار خاموش شود  
راه شهادت اینک بعد از چندین سال در این سرزمین ادامه دارد و خالی از لطف نیست که اشاره ای به شهادت دو پاسداری داشته باشیم که در این روز های پایانی سال از بین ما پرکشیدند و خدایی شدند  
امید آنکه در پی فرعیات دنیا خودمان را گم نکنیم بتوانیم به توصیه شهید کاظمی  
مبنی بر اینکه همچون یک شهید زیست کنیم و شهید زنده باشیم عمل کنیم

با تشکر از خانواده محترم شهیدان رحیمی



# رهاورد قرن جدید

عارفه فتحی

شاید روزگار کرونایی، نگذارد  
شادمانی‌های سابق را همانند گذشته  
تجربه کنیم؛  
"کرونا"، زیستن بسیاری از ما را  
تهدید کرد و مجبوریم هرروز با این  
ویروس، دست و پنجه نرم کنیم؛  
چه زمان از صفحه‌ی روزگارمان بار و  
بندیل را جمع کند و برود، خدا داند...  
اما این را می‌دانیم که باید رعایت  
کنیم تا در دام سویه‌های آن نیفتیم.  
از طرفی هم امید و شوق زندگی را  
تقویت کنیم و آغاز این قرن تازه را  
غنیمت بدانیم برای شروع رفتارهایی  
تازه...

و در آخر، سال نو بر همگی مبارک:

سال نو؛ قرن نو؛ روزگار نو؛  
هرکدام از ما، به نحوی در این روزهای  
پایانی اسفند، به استقبال دوره‌ای  
جدید از زندگی خود می‌رویم؛  
تا جایی که کم‌کم و نم‌نم، نوای عید را  
بشنویم؛  
به قول آن تصنیف که می‌گفت: بهار  
دلکش رسید و...  
حال و هوای نوروز، دوست‌داشتنی  
است؛  
طعم عید، شاید همانند روزهای  
کودکی نباشد و غبار سختی‌های  
زندگی بر طاقچه‌ی زندگانی‌مان  
نشسته باشد؛  
اما، سعی کنیم با خانه‌تکانی و غبار  
روبی قلب‌هایمان، بهار را از درون  
خود آغاز کنیم!

شاید بیدار شدن طبیعت و جوانه  
زدن درختان و خندان شدن گلستان،  
تلنگری باشد تا بهار اصلی در درون ما  
رخ دهد و شکوفه‌های امید و شوق  
زندگی، از دل‌هایمان آرام آرام جوانه  
بزنند...

نوروز، یعنی روز نو! روزگاری تازه با  
اتفاقاتی جدید!  
امسال قرار است بر دیوار زندگی‌مان  
چه نقش‌هایی بزنیم؟!  
خواستار تغییرات مطلوب باشیم که:  
«خواستن، توانستن است»؛  
و کمر همت ببندیم که لسان الغیب  
جناب حافظ می‌گوید:  
«بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر  
اندازیم  
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو  
دراندازیم»



عکس: زهرا قنبری

نشریه پلاک بصیرت

اولین نشریه تخصصی ویژه شهدا



# خانه تکانی و کرونا

مهسا نورائی

به نام خدا

خانه تکانی

اسم خانه تکانی که می آید همه یاد در دسرهایش می افتند. دستی بر پیشانی میزنند که ای وای دوباره خانه تکانی!!!  
نمیدانند که اصل خانه تکانی در دل است. وقتی پرده ها در میاوری و گرد و غبار روی آن را میبینی، همانطور که آن را میشوری پی میبری که حتی بیشترین آلودگی ها هم با کمی تلاش کم و کمتر می شوند.  
شیشه ها را که پاک میکنی میفهمی باید مراقب چیزهای حساس بود زیرا که رد آلودگی به سرعت آن را دربر میگیرد و بر روی باقی می ماند.  
خاک گلدانها را که عوض می کنی میبینی که باید خیلی چیزها مثل صفات خوب را تقویت کنی تا هر روز بیشتر رشد کنند.  
هر جز آن نکته هایی در زندگی را به ادمی یادآوری می کند جوری که برای یک سال جدید و مطلوب آماده شود و بتواند در برابر چالش های پیش رو بهترین عملکرد را انجام دهد.



تصویرگر: لیلا محمدیان

نشریه پلاک بصیرت  
اولین نشریه تخصصی ویژه شهدا



## شهید عباس دانشگر

کیمیا محمدی کاشانی، ریحانه گل محمدی، فاطمه مرادی

شهید مدافع حرم عباس دانشگر:

عباس متولد اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۲ از شهرستان سمنان است. حضور او در پایگاه و بسیج باعث شد که رفتار و گفتارش با اخلاق اسلامی آراسته شود. رابطه‌ای صمیمی و عاطفی با دوستانش پیدا کرده بود. در سال ۱۳۹۰ در کنکور سراسری شرکت کرد و با رتبه عالی در دانشگاه سمنان و در رشته مهندسی کامپیوتر (نرم افزار) قبول شد؛ اما به‌خاطر دورانیشی و البته علاقه‌ای که به سپاه پاسداران داشت، در آزمون دانشگاه امام حسین (علیه السلام) هم شرکت کرد و قبول شد. ۵ مهرماه ۱۳۹۰ وارد دانشگاه امام حسین (علیه السلام) شد و پس از گذشت یک سال دوره آموزش عمومی افسری را پشت سر گذاشت. ۲ اردیبهشت ۱۳۹۵ به جبهه مقاومت در سوریه پیوست و سرانجام در ۲۰ خرداد در روستای هویز حومه جنوبی شهر حلب سوریه با موشک تاو آمریکایی به شهادت رسید.





## کتاب آخرین نماز در حلب

کتاب آخرین نماز در حلب نوشته مومن دانشگر، زندگی نامه و خاطرات جوان مومن انقلابی، مدافع حرم پاسدار شهید عباس دانشگر است. چند صباحی از شهادت جوان مدافع حرم، پاسدار شهید عباس دانشگر نگذشته بود که دوستانش وصیت نامه، دل نوشته ها، نامه ها و دستورالعمل‌های عبادی و ورزشی او را در فضای مجازی منتشر کردند. هم‌زمان سردار حمید اباذری، جانشین محترم فرماندهی دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین (ع) نیز به خاطر ویژگی‌های بارز این شهید دهه هفتادی، او را به عنوان نمونه یک جوان مؤمن انقلابی معرفی کرد. این توصیف باعث شد تا پدر این شهید بزرگوار به جمع آوری این کتاب بپردازد.

این کتاب در سال ۱۳۹۹ به چاپ رسید که استقبال گسترده مخاطبان از این اثر باعث شد که یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های سال قرار بگیرد.





# برشی از کتاب

بعد از دو هفته از شهادتش، ساکش به دستمان رسید. وسایل داخل ساک را یک به یک دیدم و ساک را کنار اتاق گذاشتم. در نیمه های شب ناگاه صدای اذان را شنیدم و از خواب پریدم. ساعت را نگاه کردم. دیدم نیم ساعت به اذان شرعی مانده؛ هیجان تمام وجودم را گرفته بود. دویدم در حیاط خانه که بینم صدای اذان از مناره مسجد است یا نه؟ متوجه شدم صدای اذان از داخل خانه است. وقتی خوب دقیق شدم، دیدم اذان از ساک کنار اتاق است. سراسیمه به سمتش رفتم و گوشی تلفن عباس در ساک بود. گرفتم، نگاهم به آن خیره شد. روی صفحه نوشته بود: «اذان به وقت حلب».





# سیزده بدر

به سیزدهمین روز از فصل زیبای بهار در قرن جدید پای میگذاریم 🌱

طبیعت مثل همیشه آغوش سرسبز و خرم خود را به رویمان گشوده است ؛ صدای جیک جیک گنجشکان در آسمان آبی طبیعت نوید دهنده ی بهاری دل انگیز است. نسیم خنک بهاری که می وزد، روح و جانی تازه می کند ؛ گویا طبیعت زیبای بهاری با تحولات خود می خواهد زیبایی بی بدیلش را به رخ آدمیان بکشد. به گوشه و کنار دامن سبز طبیعت که می نگریم ، نشاط و شادی ای می بینیم از جنس کودکانه که نوای بازی گوش هایشان با نوای دلنشین شرشر آب رودخانه یک صدا شده؛ آری امروز میهمان طبیعت هستیم. قدر این موهبت خرم الهی را بدانیم و با گره زدن سبزه دلمان برای همدیگر آرامش ، سلامتی و شادی از خداوند زیبایی ها طلب نماییم.

سیزده بدر مبارک 🌱





# سخن رهبر انقلاب در رابطه با بزرگداشت شهدا

ریحانه گل محمدی

شهید شما ، از ملائکه هم بالاتر است .

من به فرزندی که پدران شهید خود را هرگز ندیده اند و همسرانی که سنگینی فراق همسر و یار و غمخوار خود را تحمل کردند ، عرض می کنم : عزیزان من ! با شهادت عزیزانتان ، شما خسارت و ضرر نکردید . عزیزان شما اگر از دست شما رفتند ، اما در خزانه گرانبهای شهادت الهی ، شخصیتشان همچنان محفوظ و حاضر و ناظر است . این زندگی می گذرد و همه کس خواهد رفت ؛ اما آن کسی سرافراز است و برد کرده است که رفتن او از این دنیا ، برای مردم و دین و تاریخ و کشورش ، دستاوردی داشته باشد . چنین انسانی است که خدای متعال ، او را از ملائکه هم بالاتر دانسته است .



سید علی خامنه ای

۱۳۸۰ / ۸ / ۲۰